

کوروش بزرگ بی جهت مرد. ممکن بود اقدام برای مجازات سرمتی‌ها و ماساگتها توسط کمبوجیه یا سایر سران انجام گیرد ولی نظر کوروش از تعیین کمبوجیه به جانشینی خودش در مرکز حکومت یعنی پارساگرد این بود که پس از وی بدون مخالفت، حکومت جهانی را اداره کند و او به عقب شاه بابل، عنوان پادشاه کشورها را هم افزود. کمبوجیه، مورد اعتماد همه ایرانیان بود و حکومت ماد و ارمنستان و کردستان را به برادرش بردیه واگذار کرد که مقررش در پیوندگاه مهم خطوط یعنی همدان تعیین شد و او در آنجا طبق مرسوم پارسی با اقارب خود ازدواج نمود.

ولی با مرگ کوروش «شاه ملت» هم مرد زیرا او در حقیقت معنای نوینی به حکمرانی ملل تابعه داد و به عبارت کلمان اوار^۱ در مشرق زمین اولین بار با اصولی حکومت کرد که قبل از او کسی ندیده بود. افسوس برای اتمام سازمان دولت وسیع خود، مجالی برایش نشد و این کار به عهده خلف او داریوش فرزند گشتاسب بازماند که گرچه سیاست او کمی از آن کوروش فرق داشت ولی به طور کلی نظر کوروش بالطبع مدتی پس از خودش متبع گشت. حتی مقدونیها و رومیها هم از او پیروی کردند. بسا که اقوال عامه در باب رهبران خود حقیقت را روشن می‌سازد.

ایرانیان می‌گفتند: «کوروش پدر مردم است، کمبوجیه فرمانروا و داریوش
صرفه‌جو.»^۱

وفاداری اقوام مختلف نسبت به کمبوجیه، سبب شد که آن پادشاه
به‌مهمی دیگر بپردازد و آن هم عبارت بود از فتح مصر. (معلوم نیست چرا
کوروش به این موضوع نپرداخت. شاید طبیعت کوهستانی مانع شد از
اینکه او به بیابان سوزان آن دیار که پل برای افریقا بود اهتمام کند. در
سواحل لیدی در میان یونانیان آسیای صغیر هم راحت نبود. و به‌جای آن
ظاهراً سرزمین‌های پسین آرانیها برای او جاذبه‌ای داشت. در هر صورت
هیچ وقت از مرز میهم و حساس شمال که در آن سوی آن سگاهای
شمالی در انتظار بودند نگذشت. ولی عملیات او در توقیف حملات
عشایر شمالی که مهاجمین معمولی بر ضد ممالک قدیمی بودند هرگز
بی‌اهمیت نبود.)

کمبوجیه جهد نمود آخرین دسته آن قوم را که در قسمت سایس مصر
اقامت داشتند منقاد سازد. سرزمین فراعنه نه اینکه رو به انحطاط
نمی‌رفت، بلکه در حکومت فرعون سالخورده یعنی اماسیس از لحاظ
اقتصاد و بازرگانی تجدید حیات کرده بود و سکنه یونانی بندر ناو
کراتیس^۲ و کشتیهای قنیقی آنجا، سواحل دریا را تا کارتاژ می‌پیمود و
کمبوجیه هم به نوبت خود قلمرو ایران را تا همان حدود پیش برد. پیشروی
او در آن دیار، خصوصیات ییثرویه‌های پدرش را داشت. یعنی سواران
هخامنشی در صورتی که اطراف پادشاه مشاورین خیرخواهی بودند و
اقوام مجاور هم کمک می‌کردند و فرماندهان طرف مخاصم تسلیم

۱. معلوم نشد مآخذ این قول چیست!

۲. Naucratis به تلفظ مصری قدیم نوکروتیش، شهر قدیم مصری در کنار یکی از
شاخه‌های نیل در ۶۰ کیلومتری جنوب شرقی اسکندریه.

می شدند، پیشروی می نمودند. با این همه البته کمبوجیه نمی توانست عین عمل کوروش را مانند آنچه در فتح بابل انجام داده و قتالی وزد و خوردی رون داده بود، اجرا کند. اینک شرح پیشروی کمبوجیه به مصر: پس از مرگ آماسیس، حکومت به دست فرعون پسامتیک^۱ افتاد که مردی ضعیف‌النفس بود. کرزوس که فیلسوف منش بود، برای راهنمایی نزد پادشاه رفت و سران عرب برای حمل و نقل از صحرای سوزان ماوراء غزه، شترهای خود را تقدیم داشتند؛ فنیگیها که متفقیین فرعون بودند نیز همیتطور معامله کردند. پلیکراتیس حکمدار ساموس که نیزه متفق فرعون بود، کشتی و افراد برای پادشاه فرستاد. با این مقدمات، نیروی کمبوجیه جلو رفت تا اینکه در محل پلوسیوم^۲ با سپاه مصر روبه‌رو شد. در این مورد نیز مانند قبل و تا ده قرن دیگر بود و هر دو طرف از چریکهای یونانی استفاده می‌کردند. در این بین فرمانده مصری یونانی الاصل به نام فانیس بر سر جیره مراقبه کرد و به طرف کمبوجیه رفت و بهترین اطلاعات را در باب دفاع مصر در اختیار او گذارد. در نتیجه ایرانیان با جنگ پلوسیوم، طالع مصر را در دست گرفتند. وقتی به نیل رسیدند، فرمانده ناوگان مصری، خائنانه شهر سائیس را تسلیم نمود و پسامتیک به مصر علیا فرار کرد و در آنجا حوالی تاریخ ۵۲۵ در شهر ممفیس گرفتار گردید. مستعمره یونانی ناوکراتیس نیز دروازه‌های خود را به روی ایرانیان باز کرد و پادشاه چندان امتیازات به آنان بخشید که در نتیجه بندرهای یونان و لیبی قیروان و برقه نیز از مغرب اطاعت خود را اعلام داشتند. پس کمبوجیه بدینگونه فرمانروای اکثر مراکز یونانی در آسیا و افریقای شمالی

۱. Psamtic منظور پسامتیک سوم است

۲. Pelusium یا پیلوسیوم شهری بوده در حدود بیست فرسنگی مشرق پورت سعید

گردید و اولین بار ایرانیان فرمانروای کشتیرانی و بازرگانی مدیترانه شرقی گشتند.

کمبوجیه پس از تسلط به مصر سفلی، مطابق سیاست بابل پدرش او نیز در آنجا الهه مصری را احترام گذاشت. در کتیبه مصر او با کلاهی که علامت مار مخصوص فراعنه مصری دارد، جلوه می‌کند و با این القاب توصیف می‌شود: «کمبوجیه، مالک کل حیات و امان و سعادت، تندرست و شادکام.»

به ناخدای مصری که نسبت به کشور خودش عاصی شده بود، لقب سر پزشک درباری داده شده و یادداشتی از او باقی ماند. مصریها هم مانند بابلیها تصور می‌کردند مصر کانون جهان است و مردم سایر کشورها بیگانه‌اند. ولی در این موقع شاهنشاهی هخامنشی، شامل مشرق و مغرب شده و بیگانگی را از میان برداشته بود.

همانطور که کوروش پیش‌بینی کرده بود، کمبوجیه در اداره کشور بیگانه‌ای مانند مصر به سمت جانشینی از فرعون مواجه با دشواریها گشت. (پس از دو قرن اسکندر ظهور کرد و کوشید روش کوروش و کمبوجیه را پیروی کند). برخی از ناظران زمان، بعضی کارهای کوروش را دیوانه‌وار می‌دانستند و اکنون هم همان را به کمبوجیه نسبت می‌دادند. البته داستان سفاکی و کشتن گاو مقدس را که به کمبوجیه نسبت داده‌اند، اعتبار ندارد. ولی وی عصبی و تندمزاج بود. با فرعون زندانی یعنی پسامتیک سوم، اول با ملایمت رفتار کرد ولی بعد که خبر موضعه‌ای بر ضد ایرانیان به او رسید، فرعون را بکشت. سپس سپاهی به منظور تسخیر کارتاژ، به آفریقای شمالی گسیل داشت. در آن موقع کارتاژ یک نیروی بزرگ دریایی به وجود آورده بود. ناخدایان فنیگی پادشاه از حمله به کارتاژها که خویشان آنان بودند خودداری کردند. این اردوی حمله

کوروش، به حکم اینکه ناوگانی در طول ساحل همراهش نبود تا در آن سواحل بایر وسایل برساند، ناچار مجبور به عقب نشینی گشت. (داستان اینکه اردو در آن بیابان به کلی منهدم گردید نادرست است.) این شکست در حال کمبوجیه مؤثر گشت زیرا تا آن زمان سپاهیان ایران در امور جنگی کامیاب می گشت و واپسین حمله کوروش هم سبب گشت مهاجمین کوهستانی از مرزهای ایران عقب نشینی کنند.

در همان زمان شاید هم به علت ناکامی در کارتاژ کمبوجیه روبهرو با دشواریهایی در باب معابد گشت. طیب درباری او که ستایشگر او بود، او را وادار ساخت نسبت به معابد سائیس، احترامات قایل گردد و هدایا دهد ولی روحانیان سایر معابد مصر که ارکان حیات اجتماعی مصریها بودند از این هدایا دادن پادشاه ایران خشنود نبودند. از طرف دیگر، پادشاه عایدات طبقه روحانی را به استثنای شهرهای (مخفیس و سائیس) کمتر نمود. به روحانیان دستور داده شد هیزم خود را خود گرد آورند و تهیه الوار کشتی و پرورش غاز را خود به عهده گیرند. (در آن روزگار، مرغ و قرقاول در مصر وجود نداشت). در باب دام هم کمبوجیه فرمان داد نصف مالیات معمول عهد فرعون را بگیرند. روحانیان مصری بر ضد این دستورات، واکنش نشان دادند و کمبوجیه را «پارسی دیوانه» نام دادند و در باب معبد ویران ساختن او، داستانها ساختند. ولی حقیقت این است که کمبوجیه آسیبی به زندگی عمومی مصریها نرسانید و حال فلاحان از زمان فرعون اماسیس مرفه تر بود. آن پادشاه با وجود مشکلاتی که حکومت در این سرزمین او را فرسوده می ساخت با اینهمه تسلط خود را تا بالای نیل و از جنوب تا شلاله اول رسانید. این مملکت جالب با قیلها و عاج و طلای خود نظر ایرانیان را جلب می کرد. مشهور بود که زنجیرهای زندانیان

حبشه از زر است. ایرانیان در طی پیشروی خود در محل الفاتین^۱ با یک سکنه یهودی روابط دوستانه پیدا نمودند که منتج نتایج مهم گردید. زیرا قرن‌ها بعد مدارکی به زبان آرامی از خرابه‌های این مستعمره یهودی به دست آمد که در باب دولت هخامنشی و نسخه شرح حال داریوش یعنی جانشین کمبوجیه اطلاعاتی می‌دهد.

فرزند کوروش دیوانه نبود ولی از مرکز شاهنشاهی مدت مدیدی دور افتاده بود. و آنگاه که پس از پنج سال از مصر حرکت کرد و به جای خود شهربانی منصوب ساخت، دیگر فرصت گذشته بود. مدتی دراز در آسیای صغیر هم دیده نمی‌شد و جانشینانش فرسنگها دور از او گرفتاریهایی داشتند و دسته‌جاتی در مراکز ایالات، ۴۴۴۴ تر از ملل تابعه دست به ایجاد فتنه می‌زدند. بابل نیز از اخبار تردیدآمیز مصر، مستعد بی‌آرامی گشت. دوازده تن از فتنه‌جویان (بردیه)^۲ را تحریک کردند، خود را شاهنشاه ایران اعلان کند. و او از حصار کوهستانی خود این اقدام را کرد و بابلیها او را بدین سمت پذیرفتند. وقایع‌نگاران، آغاز حکومت بردیه را نوروز سال ۵۲۲ قبل از میلاد نوشته‌اند. بردیه به واسطه الغای سه ساله مالیات، طرفداران زیاد در میان ایرانیان پیدا کرد ولی اعیان و خوانین با او همراهی نکردند. کمبوجیه در بازگشت خود به سوی ایران در آسیای صغیر جوار جبل کرمل، خبر عصیان برادر را شنید. از قرار مشهور، وی در آن محل در اثر صدمه‌ای که موقع سوار شدن با سب به او رسید یا به علت انتحار، درگذشت. در هر صورت، کمبوجیه از این جهان رخت بر بست ولی

۱. Elephantine شهر قدیم جزیره‌ای در نیل نزدیکی اسوان که خرابه‌هایی از آن باقی

مانده.

۲. Bartiya نام پسر کوروش و برادر کمبوجیه که یونانیان به شکل «اسمردیس» تلفظ و ضبط کرده‌اند. زبانشناسان معنی این کلمه را بلند و برین و با کلمه برز و برزین مترادف شمرده‌اند.

بردیده هم بیش از هفت ماه حکومت نمود زیرا از طرف دسته مخالفین در کوره‌های ماد کشته شد و در این موقع برای صعود به تخت ایران، دیگر از خاندان کوروش کسی نمانده بود. از آن سال به بعد، تاریکی فجر تاریخ ایران مرتفع گشت، یعنی با روی کار آمدن داریوش، فرزند گشتاسب و داماد کوروش، تاریخ شاهنشاهی ایران روشن تر شد. به سال ۵۲۱ بود که دست به ساختمان عمارت تخت جمشید زده شد و پارساگرد از شهرت افتاد. در زمان داریوش، دین زرتشت، دین ملی ایرانیان گردید.

و قوانین ماد و پارس را تدوین نمودند و آن اساس قانون اولین دولت جهانی گشت که قلمرو آن به قول کتاب استرتورات (که در زمان اخشورش یا خشایارشا و فرزند داریوش نوشته شده) «از هند تا حبشه» بود. عجب است که ما این شاهنشاهی بزرگ ایران را فقط از جنگ‌های ماراتن و سالامیس می‌شناسیم و آن جنگ‌ها به قدری بی‌اهمیت بود که در اسناد ممالک شاهنشاهی، به زحمت می‌توان خبری از آن یافت.

کوروش و داریوش

با ظهور دولت داریوش «عالم تحت فرمان واحد درآمد که این وحدت سابقه نداشت». این دولت بزرگ یگانه، ظرف پنجاه سال در زمان کوروش و کمبوجیه و داریوش به وجود آمد و سبب تغییرات و تحولاتی شد که برای ما مردم قرن بیستم تصور چنان تغییراتی دشوار است. تمدن قدیم دو هزار ساله سامی به پایان آمد. سه دولت کوچک مادی و لیدیایی و بابل جدید یا کلدانی منقرض گشت. مصر از سیادت افتاد. در یهودیه، سلطنت آل داود، مبدل به تفرقه ملت یهود گشت. و دولت هخامنشی، هند را با حبشه و سواحل مدیترانه متصل ساخت و وقایع‌نگاری خاموش بابل برانگیخته شد تا آن دوره را «دوره تغییرات بزرگ» بنامد و در جمله دیگر،

این زمان را «پایان مرگ زمین» نامیدند که معنای آن فوق تصور ما است. این مطلب هم جای توجه است که پیشروی هخامنشیان دور نیست موجب حفظ میراث تمدن مقرب زمین شده باشد که امروز ما از آن برخورداریم.

ما داریوش را بنیانگذار شاهنشاهی تصور می‌کنیم. در سنگ‌نبشته‌های بیستون و تخت‌جمشید، نام اوست که به چشم می‌خورد و بدیهی است وی معروف یونانیان هم بود؛ زیرا او را حریف نیرومند خود می‌شناختند. ولی نکته اینجاست که دولت هخامنشی، مانند آتن، یکباره مجهز و کامل از پیشانی (ژنوس) ظهور نکرد، بلکه اساس آن به دست کوروش نهاده شد. ادوارد مایر^۱ یکی از متعین دقیق، نسبت میان کوروش و داریوش را اینچنین وصف می‌کند: «جهات اصلی سازمان شاهنشاهی؛ مدیون شخص کوروش است. داریوش از وی پیروی نمود و شاهنشاهی پهناور را استوار ساخت. به حقیقت کار او، اتمام و تکمیل کار سلف بزرگوار خود بود.»

ابهامی که در پیرامون کوروش هست، از سه نظر موضوع را برای محققین تا این اواخر دشوار ساخته بود؛ اولاً اینکه آثار باستان پارساگرد - که معمولاً پاسارگاد تلفظ می‌شود - تا این اواخر مکتوم مانده، در صورتی که تخت جمشید بر سر راه شیراز و اصفهان از قرن هفدهم میلادی، معروض انظار عابرین و مسافرین بوده. دوم آنکه کار بنیانگذاری شاهنشاهی کوروش در مشرق ایران مجهول مانده؛ فقط هرودوت سیاست آبیاری و عمران او را در حوضه جیحون و مرگ او را در ماوراء سیحون ذکر کرده، در صورتی که، داریوش قبل از آنکه همان قسمت مشرق را دیده باشد، به‌طور مرتب شهرهایها را از ایالات پهلوی (پرتوی)

تا سفد ثبت کرده در صورتی که ناچار این فتوحات سلف او بود. سوم آنکه داریوش زرتشتی مؤمنی بوده و در نوشته‌های خود، نام اهورمزدا و سایر الهه‌ها را برده، ولی کوروش در کتیبه‌های معدودی که در دست است از آن قبیل مطالب ندارد. می‌دانیم کتیبه اسطوانه معروف او به منظور تبلیغات در موقع اردوکنی به بابل (مردوک) خدای بابلی را ستایش کرد. و این اختلاف دینی بین دو هخامنشی بزرگ، اسباب تعجب محققین گشته. ظاهراً کوروش با پیروان زرتشت که بیشتر در مشرق ایران منتشر بودند، قبل از اواسط سنش مصادف نشده بود. شاید از لحاظ عقیده طبق عقاید آریاییهای قدیم مشرک بوده باشد. ولی به نظر می‌آید داریوش با عقیده زرتشتی بزرگ شد، با اینهمه کوروش باید باز زرتشتیانی تلاقی کرده باشد و از روی همین حدس است که ما داستان مرد مغ را در این کتاب به وجود آوردیم.

دین هخامنشیان

هم در زمان حکومت هخامنشیان و هم بعد از آن، دین در اعمال ایرانیان عامل مؤثری بوده. اینک پسر گتاسپ چنین اعلام می‌کند: «داریوش پادشاه چنین گوید. من به حول و قوت اهورمزدا این است: آنچه حق است، دوست دارم و از آنچه ناحق است، بیزارم. در زمامداری من، اتفاق نیفتاده که مالکی به رعیت یا رعیتی به مالک تجاوز کند. من بغض ندارم و هر که بغض داشته باشد، من قلباً مانع آن هستم. هر کس به کسی زیان آورد، او را برابر زینانش کیفر می‌دهم. همچنین من به آدم دروغگو اعتماد نمی‌کنم.»

این پیام بشارت‌آور، جنبه مکاشفه داشت. در آن موقع شاید تصور عبادت به خدای واحد کاملاً تازگی نداشت. ولی موضوع این که خدای

واحد نسبت به انسان رحیم و مهربان است نه قهار و بیمناک، در عالم ملل سامی مجهول بود. بیمی که از قدیمترین ایام از روز قضاوت محشر در دلها وجود داشت، امید بقای روح را به وجود آورد و پایان ناگهان جنگ و تأمین صلح هخامنشی را می توان از مظاهر آن تحول روحانی محسوب داشت. عقاید زرتشتی در هیئت اولیه خود در عقاید یهود مؤثر واقع گشت و مقدمه عقاید عرفانی رومیها و عیسویها گشت.

راز کشورگشایی ایران

صرف نظر از دین، جا دارد پرسیم چطور شد که گروهی از پارسیان گمتام که در ارتفاعات مهجور جنوب ایران جدا افتاده بودند، توانستند کمابیش ظرف یک نسل، فرمانفرمای جهان تمدن گردند؟ یا وجود اینکه در ابتدا گمتام بودند، در یک پیشروی فاتحانه به همان سرعت چنگیزخان به فتوحات نایل شدند. نهایت اینکه فرق مهمی با آن فاتح داشتند.

مورخین با اطلاعات محدودی که داشته اند، عملیات کوروش را به اختصار گذاشته و به شرح دولت داریوش که تفصیل آن بهتر ضبط شده پرداخته اند. ادوارد مایریک علت «کامیابی حیرت آور» آن دولت باستانی بزرگ را در مهارت تیراندازان سوار و پیاده ایران دانسته است. همچنین ایرانیان در واقع انحصار اسبهای نرسیانی را داشته اند که پیش از آنان مادها و آشورها از بی آن می گشته اند. ایضاً کردها و پهلوی ها، کمان های بلند نیرومندی به کار می بردند و کوهستانیان و جلگه نشینان سوار هم خیلی قوی بودند.

ممکن است کوروش، پارسیان را در فرصت مناسب نادرالوقوعی رهبری کرد تا به آن موفقیتها نائل آمد.

در آن صحاری بزرگ که مراکز تمدن در آنجا وجود داشت، جزر و

مدی از مهاجرت اقوام رومی داد. اقوام ابتدایی، نظیر هیتی ها و هوری ها، و کاسپی ها و آشوری ها از ارتفاعات شمالی به در آمدند و بعداً باز عقب نشینی کردند یا فاسد گشتند. مادهای آریایی، پس از هوخشتر، فتوحات کردند و سپاه او را تجدید سازمان نموده و آن را روی نظام آشوری که در واقع آلمانهای آن زمان مشرق بودند، آراستند. پیشرفت ماد در زمان ازدهاک، به واسطه استفراق در تجمیل متوقف گشته بود. شاید هوخشتر در تشکیلات سواران خود و استخدام پارسیان که از لحاظ سیاسی ضعیف ولی از نظر نیروی جسمانی بسیار قوی بودند، اشتباه کرده بود. پس آنگاه که کوروش در همدان بر تخت نشست، یک نیروی مجهز و قوی نظامی در اختیار داشت که آن را با آزاده خودش آماده تر ساخت.

بسا گفته اند، هیچ نباشد کوروش سربازی شجاع بوده، ولی این نظر خالی از اشکال نیست. او غالباً متکی به مشورت فرماندهان خود بود، نظیر هارپاگوس (طبق تلفظ یونانیان و رومیان) که همان هارپگ باشد. در هر صورت خود او یا فرماندهانش، نقشه جنگ را برای درهم شکستن دشمن ماهرانه به کار می انداختند. هرودوت مورخ که یک قرن بعد، از شاهراه بزرگ عبور کرد و رزمگاهها را دید، هنوز داستان این را که چطور شترهای پارسیان، اسبهای لیدیایی را رماندند و چطور سربازان آنان پس از مشاهده پایین آمدن یکی از مدافعین به قلعه ساردیس، بالا رفتند می شنید. درست است هرودوت از قصه گویی خوشش می آمد، ولی در هر صورت وقایعی مانند برگرداندن رود بابل که به دستور کوروش انجام یافت، از طرف نویسندگان عبرانی و بابلی هم تأیید شده و توان گفت در این واقعه است که کوروش از زیر نقاب داستان به شخصیت تاریخی درمی آید.

از مزایای دیگر کوروش، سرعت و اقدام ناگسسته او در موقع جنگ

بود. وی غالباً از جاده‌های مرتفع کوهستانی که پارسیان و مادها معمولاً معبر خود قرار می‌دادند ناگهان سر برمی‌آورد. (اینگونه جاده‌های کوهستانی هنوز هم هستند. و اینجانب خود از حوالی پشت کوه تا دریاچه وان که از قدیمترین مسکنهای اولیه پارسیان بوده، مسافرت نموده‌ام).

با اینکه فرمانده خیلی شایسته جنگی نبود، ولی مانند هانیال عطیه رهبری داشت. مانند او، این پادشاه نیز با اقوامی که تلاقی می‌کرد، قلب آنها را به خود جلب می‌نمود و آنها به جای اینکه بر ضد او بجنگند به نفع او می‌جنگیدند. رسم بردباری ایرانیان، طوری مردم را جلب می‌کرد که چنین امری به آشوریان و بابلیان مجهول بود. بهترین اسلحه ایرانیان، تدبیر و سیاست بود که احیاناً آنها متوسل به آن می‌شدند. پارسیان طوری از اعتدال و زندگی کوهستانی ناگهان دست برداشتند که در بادی نظر، به اقوام ابتدایی شبیه بودند، ولی با وجود نیمه بدوی بودن، تمدنی هم داشتند. جورج کامرون^۱ گوید: «آنان سخت ماهر و مستعد بودند.» کوروش هر جا رفت، جاده‌ها را تعمیر نمود و توسط دستگاه برید تندرو از نواحی کشور اطلاع حاصل می‌کرد. ما به کرات در باب لشکرکشی خشایارشا، به یونان در ۴۸۰ قبل از میلاد می‌خوانیم ولی فراموش می‌کنیم که مهندسان ایرانی بودند که پلی مرکب از قایقها، روی آبهای خطرناک داردانل کشیدند و همانها بودند که گردنه مونت آتوس^۲ را بریدند تا معبر برای کشتیها بسازند که هنوز هم آثار آن پیداست (بعداً کانالی از نیل به دریای سرخ کردند). در قرن ششم، نمایندگان تمدن یونانی، معمولاً سربازان چریک یونانی

۱. George Cameron خاورشناس نامی آمریکایی در دانشگاه میشیگان. وی چندین مسافرت به ایران نموده و نشان علمی از ایران دارد. مطالعات عمیق او در باب ایران باستان به خصوص خطوط عیلامی معروف است.

بودند که در آسیا و افریقا خدمت می‌کردند.

روبرو شدن ایرانی با یونانی

یونانیان آن زمان، به شکل پیاده‌نظام مسلح نیرومند در نظر ما جلوه می‌کنند. پدران ما در مدرسه با داستانهای یونانی بار می‌آمدند؛ مانند داستان لئونیداس و سیصد نفر در معبر ترموپیل (در صورتی که در آغاز جنگ، پنج‌هزار نفر بودند نه سیصد نفر) و داستان قاصد حامل خبر پیروزی ماراتن و داستان تمیستوکلس که کشتیهای یونانی را برای شکستن ناوگان ایران در اطراف جزیره سالامیس فراهم آورد. (این تمیستوکلس، پسر نیوکلس بالاخره از دلالت ستیزگی هموطنان خود، به سواحل ایران پناه آورد.)

اینگونه داستانها در ما وهم وطنی ایجاد نمود که گویا نیاکان «ما» دلاورانه بر ضد دشمنان آسیایی اسلحه برداشتند و این مفهوم غلط را متداول ساخت که آن مبارزه مغرب با مشرق پرتجمل و نزاع اروپاییان با آسیاییان برای حفظ میراث مشترک ما بوده است. البته هرودوت مورخ، به نفع هم‌میثان خود در ساخته شدن این تصور موهوم کمک کرده. باید نسلیها بگذرد تا تصویری که او رسم کرد و واسکیلوس^۱ آن را به شکل نمایش جلوه داد عوض شود و به حقیقت مبدل گردد. هنوز هم بچه‌های دبستانی تصور می‌کنند مثلاً خشایارشا شهربانان و افواج غیر متجانس و کشتیهای خود را از سواحل آسیا به منظور اسیر کردن نیاکان ما سوق داد. ولی مطالعه دقیق تاریخ هرودوت، تفصیلی به دست می‌دهد که می‌نمایاند خشایارشا مردی بوده دارای عقاید عالی که در سنن ایرانی وجود داشته. وی به فرستادگان اسپارتی امان داد تا به حضور او برسند و

در باب عاقبت فرستادگان ایرانی به دربار اسپارت که با شکنجه زیاد به واسطه انداخته شدن به چاهی خشک کشته شدند گزارشی دهند. همچنین آن پادشاه از قبول پیشکشی پیتیوس^۱ لیدیائی امتناع ورزید و حاضر شد خود او هفت هزار سکه زر به مشارالیه بدهد. همچنین وی با بزرگواری قابل تحسین، اجازه داد پل قایمی داردانل باز گردد تا کشتیهای حامل غله به سوی یونانیان که دشمن او بودند حرکت کنند. وقتی به کوه المپیوس^۲ رسید از زیبایی سواحل خوشش آمد و در یک کشتی سه رده برای تماشای کامل آن به گشت و گداز پرداخت. (گرچه به عقیده هرودوت نظر پادشاه تجسس بوده) چنین دل بستگی به زیبایی مناظر از خصایص هخامنشیان بود نه اکیان سرسخت یونانی. متانت یونانی ها در باب موطن خود، البته شجاعانه بود با اینهمه برای هدفهای عالی، جنگ نمی کردند. به قول آقای رمزی^۳، روش تجارتمی آنان، منکنه سواحل دریای سیاه را از آنان متنفر می ساخت زیرا آن شهرهای یونان مانند آتن حیوانات و ماهی تونا را از آنجاها جلب می کردند. همچنین آنان قادر نبودند یونانیان آسیایی را به حکومت خود جلب و منقاد نمایند. بنیان تمدن یونان روی کار بردگان بود. این یونانیان موقع حمله اسکندر، پیاده نظام معروف یونانی موسوم به (هوبلیت) را که در سپاه او بودند، به نظر دشمن می دیدند و در بحر الجزایر هم فقط به مدت کوتاهی توانستند قدرت خود را بسط دهند. در صورتی که هخامنشیان به استثنای دو حمله به تراکیه و یونان، در سراسر سرزمین پهناور ماوراء سواحل، صلح و امان را حفظ می کردند. دولت هخامنشی مستبد به کار و کوشش دهاتیان بود نه بردگان.

1. Pythius

2. Olympus

3. Sir William Ramsay

نیاکان ما و خاور و باختر

دکتر الایف^۱ در کتاب «میراث ایران» چنین گوید: جهان پهناور ایرانی که نیاکان ما در آن برخاستند و رشد کردند، به نظر اکثر ما همچون کره ماه بعید دیده می‌شود. اطلاع ما از تاریخ ایران محدود است به آنچه به‌مناسبت تاریخ اسرائیل یا یونان می‌آموزیم. علاقه ما به آن از بابت موضوع اسیران یهود یا وقعه ماراتن و ترمویله یا پیشروی ده هزار یونانی یا ظهور ناگهانی اسکندر است. در آن ضمن گاهی هم توجهی به سمت پادشاهی اخشورش (خشایارشا) که در تورات آمده و یا اساس فرمان‌کورش (که در کتاب عزرا در باب ساختمان بیت‌المقدس صادر شده) و یا اقدامات داریوش یا ظهور زرتشت می‌کنیم. دلیل این بی‌خبری، قسماً این است که از خود ایرانیان تاریخ به‌جا نماند. و از میان آنان امثال هرودوت یا کزوتوفن برنخاسته‌اند یا آمار آنان به‌دست نرسیده. پس کلیه مدافعین در جانب یونانیان بوده و از لحاظ ایران آن‌ها مدافعین را شیطانی فرض نموده‌اند.

با فرض این مدافعه شیطانی، می‌توانیم به‌خواص آن نیاکان مشرقی خود آشنا گردیم. آنان به‌جای شبه‌جزیره یونان به‌فلات ایران مهاجرت کردند. پس در واقع «مشرق» نبودند. دکتر الایف چنین گوید: «پادشاه هخامنشی هرگز مستبد و خودکام نبود. وی مشابه یک شاه مشورت‌خواه مغربی بود و اعمال او با عادت و سنت محدود می‌گشت.»

از عادات ایرانیان، علاقه به‌سگ بود که دین زرتشت نسبت به‌آن حیوان حقوقی تعیین کرده و همچنین مراسم جشن تولد و مهمان‌نوازی از خصایص ایرانیان محسوب می‌شد. به‌تأثیر اخلاق در زندگی آدمی عقیده

۱ J.H.Hillie کتاب میراث ایران که این شخص در باب ایران قدیم در آن مقاله‌ای دارد از انگلیسی به‌فارسی ترجمه و طبع شده.

داشتند و بر ضد فساد مبارزه می‌کردند و آن را نیروئی مؤثر می‌دانستند. در آیین کشورداری، آنان بودند که اصول تقسیم کشور به ایالات را وضع کردند و بعد مغربی‌ها نظیر رومیها آن را اقتباس نمودند. راهسازی ایرانی، برای تأمین مخابرات بریدی، سرمشق و پیشرو راهسازی رومی بود. تقسیم مملکت به مناطق حکومت را آنان به رومیها میراث نهادند، ولی با وجود انقسام، مردم هر ناحیه مجاز بودند مستقیماً به پیشگاه شاهنشاه عرض حاجت کنند. به مردم نواحی مجزا مانند بیت المقدس، حقوق خاصی داده می‌شد.

گرچه سکه‌های آسیای صغیر در جریان بود، ولی ایرانیان اولین پول بین‌المللی را به وجود آوردند و آن را رسماً تضمین کردند و در همه جا رواج یافت. پول ایران را در زمان داریوش (دریک) می‌نامیدند و روی آن نقش شاهنشاه یا یک کمان‌حک می‌گشت و برای زبان رسمی حسابداری و مالیات، زبان آرامی را انتخاب کردند که بیشتر در نواحی غربی شایع بود ولی تا مرز هند هم نفوذ یافته بود که نتایج آن هنوز تعیین نگشته. البته در عین حال زبان پارسی که از اصل هندواروپایی است زبان عمومی بود. با اینکه ایرانیان با دریا انسی نداشتند، با اینهمه به کاوشهای دریایی پرداختند و سکولاخ نام اهل ناحیه (کاریاندا) را در ۵۰۰ قبل از میلاد مأمور کردند رو به سوی هند برود. تحت فرمانروایی داریوش (۴۸۵-۵۲۱) بود که اخترشناسی به علم دریانوردی ضمیمه شد. نیز آن پادشاه بود که در مصر که پزشکی پیشرفت داشت، نخستین مدرسه پزشکی را تأسیس نمود.^۱

۱. کلمه دریک را خاورشناسان به معنی زریک یعنی پول زر گرفتند و گویا از نام داریوش یا در (دریار) مشتق نیست.

۲. به قول مورخین نظیر (برستد) سکولاخ (Scylax) مأموریت یافت مجرای رود سند را

آرمان‌هایی که هخامنشیان برای عالم انسانی وضع کردند، کاملاً تحقق پیدا نکرد ولی از طرف دیگر به تأثیر آن سیاست، فکر اینکه حکومت باید به نفع مردم باشد، هیچ وقت از بین نرفت. همچنین اصل امکان حکومت واحد برای همه ملل متمدن فراموش نگردید.

می‌توان گفت که ابنیه هخامنشی بیشتر از سایر چیزها قرابت هخامنشیان را با آریاییهای مغرب‌زمین به خصوص یونانیان آشکار می‌سازد.

راز پارساگرد

پارساگرد، خاتمان هخامنشیان (از ۵۵۹ تا ۵۳۰ ق. م.)، فصلی مشبوع از داستان آنان را می‌توانست به ما حکایت کند. ولی فرسودگی بیست و پنج قرن و دست تطلاول دشمنان انسانی، چیز زیادی بجز یک ستون و قبر عجیب خانه مانند کوروش، و بقایایی از سنگ‌نگارهای دیواری و مهتابی و سطوح سنگ آهکی و چند کانال و یکی دو طاق باقی نگذاشته.

با اینهمه، شخص زایر، عظمت آن دره متروک و تپه‌های بایر را احساس می‌کند. مانند پالمیرا^۱ که آن جا هم وقتی شهر کاروان گذر بود و اکنون ویران و متروک است، خرابه‌های پارساگرد یا فصاحتی از روزگاران دیرین حکایت می‌کند. زیرا از آن زمان بناهای دیگری به جای آن خرابه‌ها ساخته نشده. پارساگرد در انسان تأثیر (آکروپولیس) را می‌کند؛ نهایت اینکه شهر آن در جوار آن نیست. در مدت دو نسل اخیر، باستان‌شناسان ایرانی

۱- بازدید کند و از آنجا از خط مجاور به سواحل دریای هند تا قرعه (سوئر) دریانوردی نماید. همچنین آن پادشاه یک روحانی مصری را که جزو اسیران جنگ در ایران بود آزاد نمود و فرمان داد مدرسه پزشکی شهر (سایس) مصر را که ویران شده بود تعمیر و تأسیس کند. ۱. Palmyra شهر معروف قدیمی در بادیه شام که جغرافیون عرب (تدمر) خوانند.

و خارجی، کاوشهایی در زمین آنجا کرده‌اند، مگر از آثار ساختمان‌های هخامنشی به دست آورند ولی چیز زیادی به دست نیاورده‌اند. زیرا اساساً ابنیه در آنجا کم بوده و استواری ابنیه آشوری و بابلی را نداشته. حتی از ابنیه هخامنشی، در یک فاصله پنجاه میلی که بر فراز پلکان تخت جمشید واقع شده نیز فرق داشته و در واقع این شهر مقر کوروش در نظر باستان‌شناسان نمودار غرابت بوده. مثلاً مانند سایر شهرهای قدیم، آثار حصار گرداگرد شهر و بارو، معابد و کاخهای معمولی توأم با محل نگهداری و خزانه و باغچه در آنجا دیده نمی‌شود. معلوم می‌شود تالارهای عریض آن با ایوانها، یکی دو پله مرتفع‌تر از کف زمین ساخته می‌شده و به باغی جنگلی که فردوس هخامنشیان باشد بازمی‌گشته. اینجا دروازه‌ای بزرگ داشته و بر قلعه مرتفع‌ترین نقطه آن بالای رود یک جفت آتشفشان بنا می‌شده. نه مانند «روح خبیث» آشوری پیکر اهریمنی در آنجا ساخته شده و نه مجسمه خدایان انسان‌نمای یونانی که امروز در موزه‌های اروپایی دیده می‌شود. فقط پیکره‌هایی که به نظر می‌رسد مظهر دیوها باشند، معلوم می‌گردد فرشتگان نگهداران یا فروشی‌ها هستند. کلیه پیکره‌ها بر دیوارهای سنگ آهنی قرین تزیینات بریده شده و این دیوار از آن شمر و اکد که معمولاً گلی بوده فرق دارد. ستونها نسبت به ستونهای معابد یونانی، بلندتر و باریک‌تر بوده. سادگی تزیینات، نمونه متانت است و رنگ آمیزی سفید و سیاه، خصوصیت دارد. شکی نیست که در این راه اقتباس زیاد شده. مثلاً حیوانات پرده‌دار از آشور و شعار گل و بوته از مصر گرفته شده ولی همه آن را تألیف نموده، طرحی نو به وجود آورده‌اند. چنان هنری را مشکل می‌توان مظهر آرزوی یک مردم بیابانگرد تشنه تظاهر دانست. بلکه آن به قول المستد^۱ «یک فرهنگ رشد کرده ملی را

نمایان می‌سازد. این مؤلف، خصوصیات آن را ذکر می‌کند که سابق آن، معماری چوبی قدیمی شمال و سقف آریبی و ایوان ستون‌دار است. و اینها اکنون از خصوصیات معماری یونانیست که بعد از دوره پارساگرد معمول ساخته‌اند. ایرانیان عصر کوروش، اولین نمونه هنر آریایی را به ما دادند و یونانیان بعداً شروع کردند. هنر پارساگرد به سالهای ۵۲۰ - ۵۵۹ پختگی را داشت که هنر آتن سه نسل بعد از آن داشت.

می‌توان گفت بنای آن هنر بیشتر به‌فایده عملی متوجه بوده. مثلاً عمارتها جمله بر طبق احتیاج و مقصود ساخته شده و سنگتراشی نیز به‌منظور تزئین معماری به‌عمل می‌آمده. در خارج از بدنه عمارت، مجسمه ساخته نمی‌شده، طرح‌ها تکرار می‌یافته. ایرانیان علاقه داشتند چیزها را جفت جفت یا چهار چهار نمایند و دو جفت در نظر آنان از یک جفت بهتر دیده می‌شد و پیکره‌های کنده شده، موزون و روانند و نسبت به طرحهای قدیم مصر و بابل متحرک‌ترند. در این مرحله هنر و در مراحل قدیمتر صنعت تخت‌جمشید دوره داریوش، پیکره‌های حیوانی و انسانی بیشتر از طبیعی اسلوبی (آرایشی) تراشیده شده.

توان گفت این هنر، هنر شاهی است. زیرا مشوق آن خود پادشاه و به‌استثنای بعضی آثار کوچکتر، غالباً منحصر به کاخهای سلطنتی بوده. هنر مذکور بیشتر جنبه دینی دارد؛ نهایت اینکه مانند هنر سبک رومی، عقاید دینی زیاده‌تر از مظاهر مادی دینی در آن جلوه یافته. لطف روحانی دارد، بدون اینکه پیکره‌های زمان ادوار الحاد را داشته باشد. یک مجسمه چمباتمه‌مردوک یا مجسمه برهنه عضله‌دار مشتری در برابر پره‌های لطیف و گل‌های مرموز و گام‌های آهسته و چهره‌های بلند نظر هنر پارساگرد، البته

۱. سبک رومی Romanesque طرز معماری قرنهای ۱۱ و ۱۲ میلادی رومی که روی اصول دیوارهای کلفت و طاقهای مدور و قبه‌ها برقرار است.

خیلی خشن جلوه می‌کند.

اگر گفتیم در هنر پارساگرد شباهتی به سبک رومی است در هنر بلند پایه تخت جمشید مخصوصاً پس از داریوش، شباهتی به سبک گتی هست.^۱ این مرحله را آغاز انحطاط هنر ایرانی می‌توان نامید که سبک شاهنشاهی هخامنشیان باشد. در این دوره، گرده پیکره‌ها بزرگتر و طبیعی‌تری ولی هنوز هم در حال روان شدن و پیشروی دیده می‌شود. نقوش دیواری معروف واقعاً به طبیعت نزدیک است. پیکره شاهان متأخر در حال کاملتر نشان داده شده. پادشاه با قبای شاهی و بر تخت نقش شده که پشت سرش درباریان و در حضورش درخواست‌دهندگان دیده می‌شوند. بر فراز شاهان، نقش پرهای معروف هخامنشی پیوسته به دایره آفتاب نقش شده که داخل آن منبروشیده اهورمزدا پیداست.

البته اسرار یک هنر رشد کرده که بر کوه‌های وحشی ایران دیده می‌شود، توضیحی لازم داشت و این توضیح را در قدیم چنان دادند که چنان هنری در ابتدا وجود نداشت و پارسیان آن را از یونان گرفتند. این توضیح همه را قانع کرد مگر اینکه بعضی خاورشناسان قرن بیستم، در نتیجه رفتار هر تسفلد^۲ به ایران و کار سایر باستانشناسان جدید که کاوشهای بیشتری کردند، در این باب تغییر نظر دادند. البته عقیده اقتباس هنری از آنچه بر سطح زمین تخت جمشید و شوشان کشف می‌شد، تأیید می‌گشت. در شوش، داریوش اولین بار درباری با تمام جلال بنا کرد که آجرهای لعابی آن را از عیلام اقتباس نمود. در قسمت‌های ظاهر تخت جمشید هم نگهبانان قصر یعنی گاونرهای پر دار از آشور تقلید گشت. ولی هر تسفلد به تدریج اکتشافات زیادی کرد که صرف نماینده هنر ایرانی

۱. Gothic سبک ساختمان رومی معمول بین قرون ۱۲ تا ۱۶ میلادی در اروپا.

۲. Ernst Herzfeld

بود. مثلاً کارهای ریز سیمین و زرین و مهرهای کنده مفرغی از این قبیل در تمام ایران پیدا شد. و معلوم گشت دخالت هنرمندان یونانی در هنر ایران فقط پس از پیشروی داریوش و خشایارشا به یونان آغاز نمود که در آن موقع هنر اصیل ایران رو به انحطاط نهاده بود. خود داریوش از آن تغییر و از دعوت شدن هنرمندان متفرقه برای ساختمان کار شوش در کتیبه بنا چنین بحث می‌کند:

«این کاخ را من در شوشان بنا نهادم و تزیینات آن از ممالک دور دست آورده شد.

آجرهای قالبی را بابلیها ساختند. الوار سرو را از کوه لبنان آوردیم. آن را مردم آشور از طوایف (یونی) و (کاری) آورده بودند. طلائی که در اینجا به کار رفته از ساردیس و باختری آورده شد. سنگهای اینجا چه لاجورد و چه عقیق از سغد جلب گشت. فیروزه از خوارزم و مس از مصر نقل گردید. تزیینات دیوارها از یونان تهیه شد. سنگتراشان یونانی و زرگران مادها و مصریها بودند که در تزیین دیوارها هم کار می‌کردند... در اینجا، در شوش بود که من داریوش این اقدام باشکوه را کردم و با شکوه هم پایان یافت.»

سنگتراشهای تخت جمشید و شوشان و پارساگرد هرگز حجاری گنگ نیست و رنگ اندکی دارد ولی از فیروزه‌ها و لاجوردی‌های آبی و زمرد و سبز و زرگریهای شفاف، آثار کمی مانده. رنگهای زرد و ارغوانی در عمق و تجسم تصاویر و نقوش روشنی انداخته. (المستند) با اینکه موضوع اقتباس از تمدنهای قدیم‌تر را تصدیق می‌کند، باز گوید: «با این همه، همه را با هم تألیف کرده و هنری نوین به‌جا آوردند که منشاء آن هنر را باید در زمینهای هنوز اکتشاف نشده جستجو کرد.»

راز ابتکار

در اینکه ابتکار هنر و آثار پارساگرد کی و از طرف کدامین قوم بوده پژوهشها کرده، و با این نظر مسیر اقوام ایرانی و طبیعت آنها را مورد مطالعه قرار داده‌اند. هنری فرانکفورت^۱ در این باب چنین گوید: «یک قوم سوار بدوی یا نیمه بدوی به جهان متمدن تسلط یافت ولی آن را ویران ساخت بلکه ترقی بخشید.» ایرانیان در مسیر خود که گویا از شمال شرقی خزر، به طول سواحل جنوبی آن تا انشان (اهواز) باشد با صنایع سایر اقوام تلاقی کردند و نوعی به صنایع خود سر و صورت دادند و آنچه معلوم می‌شود در این فعالیت محافظه کار هم بودند و آنچه را اقتباس می‌کردند، محافظت می‌نمودند. چنانکه اصلاً مقابله آنها در برابر وظایف زندگی نیز همینطور بود. در بحث از کارگران و صنعتگران متفرقه و مصالح گوناگون که داریوش در باب بنای شوشان ذکر می‌کند، فرانکفورت مذکور چنین گوید: «اسباب حیرت است که آن گروه متفرقه، اثری به وجود آورده که هم مبتکرانه است و هم متناسب؛ سبک معماری و ساختمانی که هم خاصیت دارد و هم ابتکار، به حدی که هیچ جای دیگر مثلاً در فنیقیه نظیر آن دیده نمی‌شود. روحیه غالب و نقشه بناها و نقوشی برجسته از زمان داریوش اول تا درگذشت داریوش سوم (۳۳۱ ق. م.) بدون تغییر باقی ماند که آن روحیه و نقوش ایرانی بود.»

ایرانیان راهسازی را از همان جلگه‌های شمالی آغاز کردند. ظاهراً قدیمترین ابزار صنعتی آنان، منحصر به ابزار سوارکاران جهانگرد بوده نظیر تیشه، ابزار اسب، فرش، و زینتهای شخصی. این زینتهای شخصی، به سبک قوم سگایی، بیشتر مجسمه‌ها یا نقوش حیوانات بود. هتسفلد، بین سبک ایرانی - به خصوص در نقوش آهوی نشسته - و سبکهای بومی

مختلف تا برسد به چین، شایهتی می‌بیند. اکتشافات متأخر قبرهای سگایی که در پاسیریک^۱ به عمل آمد در حوالی سرچشمه رود اوب^۲ بافته شدن فرشهایی را به سبک فرش ایران نشان می‌دهد. در قدیمترین زمان، سگایی‌ها در جوار دریای سیاه از پی کلاه‌خودهای ساخت صنعتگران یونانی می‌گشتند و شاید موقع حمله در برابر کوروش، همان نوع کلاه خود بر سر داشتند.

به عقیده هر تسفلد، اصل معماری ستون‌سازی ایران قدیم، تقلید از معابد ستون‌دار مصری بوده بلکه از ساختمان الواریوش تیاکان ایرانی خود گرفته‌اند. ناچار پارسیان که اولین بار از شمال به جنوب روانه شدند یا هم‌زادان خود مادها تلافی کردند. فعلاً باستان‌شناسان، چیزی مهم از هنر مادها به دست نیاورده‌اند. فقط قبوری با نقوش بدوی نیمه برجسته پیدا شده. بعید نیست مادها در نیروی تخیل و استعداد فکر، به پایه پارسیان نمی‌رسیده‌اند.

(مؤلف این کتاب: تقریباً سی سال پیش بود که تحت تأثیر پارساگرد قرار گرفتم و در طول مسیر محتمل مهاجرت ایرانیان از جبال کردستان تا دریای خزر، مسافرت نمودم. در آن خط، اکثر آثار تمدن بیست و پنج قرن پیش سطح زمین از بین رفته، فقط به صورت پراکنده میان گورستانهای مجهول زیر خاک مانده است.)

با این همه در مواضعی، زمین اسرار گرانمایی را فاش ساخته. مثلاً قریب سی سال پیش، ضمن حفر قبور، اکتشافات مفرغی لرستان وقوع یافت. نوع آنها در آغاز مانند اسلحه و دهنه‌های اسب و سایر اشیای کوچک بدوی دیده می‌شد. متخصصین از این اکتشافات به حیرت شدند زیرا نماینده هنری رشد کرده، مشابه سبک حیوان‌سازی سگایی و

مشعربه نفوذ بابل بود. چطور است که فلزکاران ماهر در کوهستان دوردست حدود ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد برای مشتریان بدوی چنین آثار هنری به وجود آورده‌اند.

در تاریخ ۱۹۴۷ میلادی، اکتشاف زیویه (کردستان) به میان آمد که عبارت بود از یک مجموعه طلا و سایر اشیای قیمتی که ناچار به قصد ذخیره جای امنی نهاده شده بود. این اکتشاف در جوار سقز بود و این کلمه (سقز) ناچار از همان کلمه سگایی مشتق است که به‌روزگار ما رسیده و در اینجا هم باستان‌شناسان مواجه با معمای مهارت و زبردستی در طرحهای سبک آشوری شدند که نقوشی حیوانی سگایی یا پارسی به کار برده‌اند. گنجینه زیویه یک ترکیبی نشان می‌دهد از چیزهایی که رابطه‌ای نشان نمی‌داد. آیا می‌توان گفت اینها مجموعه اتفاقی آثار استادان متفرقه بوده؟ به عقیده فرانکفرت در اینجا و در لرستان، فلزکاران ماهر وجود داشته‌اند که در خدمت فرمانروایان کوهستانی کار می‌کرده‌اند که عبارت بوده‌اند از آریایی‌ها؛ چه سگاییها باشند چه ایرانیها ولی در این صورت ناچار تمدنی شاید از ۱۲۰۰ تا ۷۰۰ قبل از میلاد در حوالی بحر خزر وجود داشته. و پارسیان از زمان هخامنشی از یک فرهنگ خزری اقتباس کرده‌اند که تاریخ آن معلوم نیست.

ده سال بعد یعنی در ۱۹۵۸ حلقه مفقود پیدا شد یعنی یک کاسه بزرگ طلا از خرابه‌های شهری بارودار در محل (حسنلو) جوار دریاچه ارومیه (رضاییه) پیدا شد. سکنه مدفون این محل از مردم کوهستانی (منه) بوده‌اند و تاریخ آن، قرن نهم قبل از میلاد بوده. این کاسه زرین یا متعلق به پادشاه منه بوده یا به معبد. تزیینات آن از صنایع گوناگون به وجود آمده. الهه‌ای شیرسوار به اشعار آشوری خدایی طبق افسانه خزری ارکوهی سربرآورده و شیرهایی از نوع آنچه در زیویه و تخت جمشید دیده

می شود.

شاید این فلزکاران منه، هنر خود را از استادان آشوری فراگرفته باشند ولی در هر صورت، خود سبکی به وجود آورده اند. پس موقعی که پارسیان به مراتع مرتفع ایشان رسیدند، احتیاج به اقتباس هنر از بابل یا نینوا نداشتند. فرهنگ و هنر در آسمان کوهستان‌ها وجود داشت و از آن منبع گرفته و هنر خود را سر و صورت دادند.

کوروش و اسکندر

اگر کوروش نمی بود، اسکندری هم نبود. اسکندر در فتح ممالک هخامنشیان وضع مساعدی داشت. از نظام نیرومند مقدونی و مشورت فرماندهان ورزیده نظیر پارمنیون و تعلیم ارسطو برخوردار بود و رهبری یونانستان هم از زمان پدرش تأمین شده بود. این مقدونی بزرگ، به فرماندهان و رزم آزمودگی صفوف مقدونی و سواران نخبه خود اعتماد داشت ولی چون از عطیه سیاستمداری هخامنشی محروم بود، بسا به خونریزی شدید و محاصره های سخت، نظیر محاصره صور و صیدا مجبور می گشت. شاید آتش زدن او به تخت جمشید اتفاقی بود. او نیز مانند کوروش در ماوراءالنهر به مقاومت ظلمانی طوایف سگایی برخورد نمود ولی زنده جان به در برد. مرز شاهنشاهی را آن سوی رود سند برد. ولی تا خواست یک شاهنشاهی مقدونی برپا سازد، نتوانست؛ در صورتی که کوروش توانسته بود. دولت هخامنشی، دو قرن تمام ادامه یافت تا به دست پسر فیلیپوس سقوط کرد ولی برای او هم نمائند. قاعدتاً اسکندر می خواست آن دولت را روی وحدت اروپا و آسیا یا ائتلاف مقدونی و ایرانی ادامه بدهد و در این راه حتی با شتاب تمام به ازدواج دسته جمعی بین دو قوم تمسک جست. با ایرانیان آری نژاد،